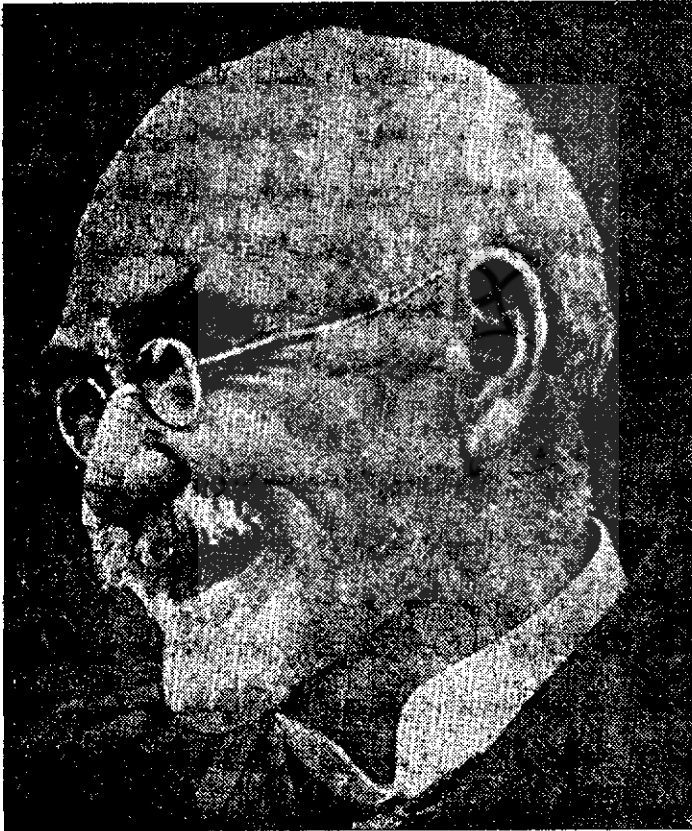


ردیارد کیپلینک

کیپلینک در سنه ۱۸۶۵ در شهر بمبئی بدنیا آمده است . این بیان مختصر که
خلاصه ورقه هویت بی شباهت نیست شاید برای شناسانیدن روحیات شاعر انگلیسی



ردیارد کیپلینک

که در هفته قبل
جهان را بدرود
گفت اطلاعات مفید
و پر معنائی بدست
میدهد، زیر تاریخ
ولادت وی آشکار
میکنند که پیش از
آنکه قرن نوزدهم
بمطوره عدم رفته
و قرن بیستم جهان را
به نوادر الکتریک
وراد بو آشنا نماید
و افکار و معتقدات
قرن نو بایتم زندگانی
ملل را دیگرگون
کند کیپ لینک
بسن مردی و حتی

وقوف رسیده و میتوان او را بدون وا همه شاعر قرن نوزدهم دانست . نصف دوم این قرن دوره

توسعه و استحکام امپراطوری انگلیس است و روزگار است که ملکه و یکتور یارا دیسرا ائیلی رئیس الوزرای معروف انگلیس ملکه بریتانیا و امپراطریس هندوستان و ممالک، اوراء بحار خوانده است. در آن روزگار «نتی سون» ملك الشعراء بود و هر روز قصیده در بزرگی و عظمت این امپراطوری انشاد میکرد و فکر جوانان را بکشور گشائی و توسعه مستعمرات معطوف مینمود و کبیلینگ جوان طبعاً تحت تأثیر آن افکار واقع شده سر تابا گرمی و حرارت و پراز احساسات غرور ملی بود و بچه که ولادتش در هندوستان بوده و روزگار کودکی را در يك خطه بزرگ آسیائی گذرانده بود، از طرف دیگر میتوان گفت نفوذ و تأثیر فکر کپلینگ در قرن نوزدهم حد کمال بوده و در قرن بیستم که پیری کم کم در مزاج وی رخنه یافته است از سیاست و نفوذ در معتقدات و افکار مردم بریتانیا کناره گرفته و در منزل خویش باندیشه و تفکر و مطالعه مجردانه در اوضاع زمانه پرداخته است. پسر او که در جنگ بین المللی عمومی کشته شد در روح وی يك غم و اندوه زایل ناشدنی ایجاد نمود که در اشعار و آثار منشور او هویداست و خود این اندوه که درجه توانائی او را در تحمل مصائب نشان داد و برا شکسته و درمانده ساخت و از این جهت سالهای نهائی زندگانی وی چندان باحوادث و طغیانهای فکر دست و گریبان نبوده است. کبیلینگ در شرف و نظم دارای مقام ارجمندی است. در قسمت شریطع وی به نوشتن حکایات و داستانها علاقه داشت و حکایات کوتاه او فوق العاده مشهور است. بسیاری از این حکایات راجع باوضاع انگلیسها در مستعمرات میخافه است و گاهی طرز زندگانی مردم بومی را با نهایت مهارت و زبردستی در کتب خویش نشان میدهد و در هر حال از افسانه و خیال پرستی در گذشته و در این حکایات بحقیقت بینی پرداخته و مخصوصاً اغاب سعی کرده است نظر مردم مستعمرات و عقاید آنان را در اوضاع سیاسی بیان کرده و از طرفداری محض پرهیز کرده باشد. داستان معروف به «کیم»^۱ که شاهکار شری وی بشمار است، داستان معروف به «سیاه و سفید»^۲ و «شبح تخت روان»^۳ از آن جمله است.

لطافت طبع و نرمی احساسات و رقت عواطف این شاعر در داستانهای است

که برای اطفال نگاشته و از زبان خرد سالان و حیوانات سخن گفته است. در این حکایات کیپ‌لینگ از کنایه و تعریض در سیاست یا از پنهان کردن افکار سیاسی در زیر پیرایه سادگی چنانکه کلیله و دمنه کرده است در گذشته حکایات خود را تنها برای مشغول داشتن خردسالان نگاشته است. در این افسانه‌ها يك لطف و زیبایی ساده و ظریفی است که سالخوردان را نیز می‌قریب و پیر و برنار را مشغول میدارد. داستان معروف به «آقای من قیل»^۱ و «کتاب جنگل»، و «زیباترین حکایات دنیا» که پراز افکار لطیفه‌است، داستان «پسر چوب جارو» (یا پسری که در جنگل جارو زندگی میکرد) يك روح بذله‌گو و ظریف را بخواننده معرفی میکند و داستان معروف به «فرمانبر تویغنی سگ»^۲ که از زبان توله‌ای نگاشته شده بی‌نهایت ساده و دلربا و پراز احساسات است. در نظم کیپ‌لینگ مانند نثر دارای قریحه داستان‌سرائی است و ابیات وی پراز لطف بیان و توانائی توصیف است، افکار جهانگیری در منظومات وی زیاد است ولی گاهگاه داستانهای غنائی وی نیز افکار فلسفی و عرفانی را محتوی است و نشان میدهد که شاعر در تطورات حیات پخته و مجرب و خیالات وی از سطحیات و اعتیادات زندگی گمانی در گذشته است.

کیپ‌لینگ در عالم ادب از آن کسان است که نواقص و مزایای آنها درست موازنه میکند چنانکه گاهی قدرت فکر و بینائی وی او را خشن و عبوس می‌نماید و سهولت و روانی اشعارش اغلب او را باستعمال اباطیل و کلمات بدون مفهوم و عامیانه که بنیه ادبی ندارند میکشاند. گاهی علاقه وی بحقیقت بینی افکارش را درهم و زشت و سطحی می‌سازد اما در عین حال استادی و توانائی وی در نثر فصیح و سبک‌بازند نیز مورد تردید نیست و هر چند بعضی از اشعار غنائی او تاب آهنگ‌های لطیف موسیقی را نمی‌آورد گاهگاه آقدر نرم و لطیف است که لطافت و جلای آب روان را بخاطر می‌آورد.

کیپ‌لینگ نماینده آن اطمینان و اعتمادی بود که بر بریتانیا در قرن نوزدهم در حیات اجتماعی دنیا داشت و از همین جهت در بسیاری از آثار وی سعی بلغی بکار

رفته است تا جنبه معنوی و اخلاقی این کشورگشائی را نیز به ثبوت برساند. اما در این میدان نمیتوان وی را موفقی و کامیاب دانست چه این سنخ افکار وی گاهی در روح خواننده عکس عمل کرده و او را نوازنده طبل میان تهی جلو داده است. اهمیت و استادی و لطف طبع این شاعر بیشتر در آنجا مشهود است که در افکار عرفانی و ماوراء الطبیعه وارد شده و به بحث در کیفیات روحانی عالم وجود پرداخته است.

هرچند لطف طبع و موقعیت شاعری مردم بیگانه با ترجمه آثار آنها درست واضح نمیشود باز برای اینکه نمونه ای از طرز افکار وی بدست داده شده باشد ترجمه از آثار مختصر وی مبادرت میشود.

اگر...

اگر آنگاه که همه دست و پای خویش را گم کرده اند تو استوار و بدون اضطراب ماندی ،

اگر آرزو که همه از تو سلب اعتماد کنند تو نسبت بخود ایمان داشته و شك و تردید آنها را هم در نظر داشتی ،

اگر توانستی صبور باشی و صبر خستهات نساخت ،

اگر وقتی بتو دروغ گفتند یا از تو متنفر شدند تو معامله بمثل را جایز ندانستی و از این جهت هم لب بتفاخر و خود خواهی نگشادی ،

اگر توانستی بخيال و رؤیا های شیرین خوش باشی ولی ننگذاری خيال و هوس بر تو تسلط پیدا کند ،

اگر قوه فکر و اندیشه داشتی ولی اجازت ندادی که عادت بفکر خوی کار کردن را از تو سلب نماید ،

اگر فتح و شکست را بدون تظاهر و غرور یا شرمساری استقبال توانستی نمود ،

اگر توانستی سخن راست را که بر زبان تو آمده از زبان نادانان که آنرا مسخ کرده و در لفافه مبالغه پیچیده اند بشنوی .

اگر توانستی خرابی آن عمارتی را که در مدت حیات خویش ساخته مشاهده کنی و بدون آنکه خم بباروی باوری با افزار شکسته و مستعمل بتجدید بنای آن پردازی .

اگر توانستی آنچه در قمار زندگانی بدست آورده جمع کرده و همه را بگرو یک گردش طاس بنگذاری و پس از باخت بی واهمه از آغاز گرفته و از آن ضایعه سخنی بر زبان نیاوری ،

اگر توانستی دل و مغز و عضلات خود را وادار کنی که وقتی دوره توانائی آنها سرآمده و نحیف شده اند باز باراده تو بکار پردازند ،
اگر توانستی با باطباقت زیر دست حشر یافته و از آراستگی خوش نگاهی یا با بزرگان معاشر گشته و خود را گم نکنی ،
اگر دشمن و دوست و مدح و ذم آنها در تو تاثیر نکرد ،
اگر توانستی هر دقیقه از دقائق زندگانی را آنطور صرف کنی که هر ثانیه از آن بی حساب خرج نشده باشد :
تو صاحب اختیار جهان و آنچه در جهان است خواهی بود .
بالا تر از این بگویمت ، ای فرزند من ، ترا میتوان در آن هنگام مرد گفت .

سرود زندگانی

آیا بنظر تو لذت بردن از این خورشید تابنده ، سبک روحی در روزگار بهار ، دوست داشتن ، تاب اندیشه ، و توانائی کار کردن ، یافتن دوستان و شکست دشمنان سخت ناچیز و مختصر میآید که سر در پی سعادت موهوم آینده و عالمی مشکوک نهاده؟ آیا می پسندی آنگاه که دل خود را با رؤیاهای دور و دراز از این سرای نهانی خوش میداری ، این دم موجود را رها کرده برای خود آرزومند آسایش دور از دست و جهان دیگر باشی ؟

میدانم مسرات و لذتهای این جهان بیش تو چندان ارزشی ندارد . زیرا تو مانند من ، به زندگی با دیدگان غیر آشنا و بی شفقت و پراز غم و اندوه مینگری . اما کشاورز زادگان حقیقت را بیش از تو احساس کرده و از آن بیشتر حظ میبردند .

البته کسی از رها کردن این زندگانی که چیزی گرانها بوی عطا نکرده است نگرانی ندارد و چندان سختش نیست که از دیدار همسر رنجور و زحمت کش خود که چهره وی از شکنجه خدنگ آتشین آفتاب سوخته ، از مشاهده کشت زارهایی که چندین بار درساهای زندگانی با بدن خسته آنرا شیار کرده ، از دیدن روستائیان که عمری با آنها محشور است و از زمینی که بر پشت آن سالها بمرارت پای نهاده آزاد شود . ولی تو تنها از این جهت که می بینی دیگران از گردش قضا و قدر ناراضیند و از عالم بالا که بآنها هر چه خواسته اند نداده شکوه آغاز میکنند درد مندی و زندگانی را با لرز و ترس میگذرانی و جرئت نمیکنی که از مسرات این جهان که بتو عنایت شده فایده برگیری .

من بتو میگویم ، هراس نداشته باش . زیرا زندگانی هنوز برای کوشش وجد و جهد انسانی مجال باقی گذاشته است ولی چون خوب و بد حیات با یکدیگر آمیخته امیدهای دور و دراز نداشته باش و چون بتو بگویند از رؤیاهای بی حقیقت دست بردار لازم نیست یأس و نومیدی را نیز بر آن یفزائی .

ماتیو آرنولد انگلیسی (۱۸۲۲-۳۸)

ترجمه: ل. ص .